**جلسه 47**

**مدت: 5/27 دقیقه**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ، حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ، وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ، الَّتِي انْتَجَبْتَها وَ فَضَّلْتَها وَ اخْتَرْتَها عَلَى نِساءِ الْعالَمِينَ. اللّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَها مِمَّنْ ظَلَمَها وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّها، وَ كُنِ الثَّائِرَ اللّهُمَّ بِدَمِ أَوْلادِها. اللّهُمَّ وَ كَما جَعَلْتَها أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدى، وَ حَلِيلَةَ صاحِبِ اللَّواءِ، وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلإِ الْأَعْلى، فَصَلِّ عَلَيْها وَ عَلَى أُمِّها صَلاةً تُكْرِمُ بِها وَجْهَ أَبِيها مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و َآلِهِ و َتُقِرُّبِها أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِها، وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّا فِي هذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلامِ.»

خب امروز مصادف است با سالگرد شهادت سردار بزرگ اسلام مرحوم حاج قاسم سلیمانی و مهندس ابومهدی رضوان‌الله علیهما و همراهان‌شان. این جریان این بزرگواران نشان داد آن‌چه که در احادیث و ‌آیات مبارکات هست که کسی که برای خدا کار کند و نیت او خالص باشد خدای متعال ودّ و مودّت او را در قلب‌ها می‌گذارد. و شما می‌بینید که این بزرگوار با این‌که بسیاری از افراد او را نمی‌شناختند اما خدمات خالصانه‌ی او باعث شد که این‌جور مردم در تشییع جنازه‌ی او ابراز احساسات کردند و انسان الان هم می‌بیند که سه سال از شهادت آن‌ها گذشته ولی مزار او این‌‌چنین مورد زیارت افراد مختلف از داخل، خارج واقع می‌شود. این‌ها همه ‌آیات و نشانه‌‌هایی است که بر تصدیق ما و ایمان ما و آن‌چه که در شریعت مطهره وارد شده است افزوده بشود. خدا متعال همان‌طور که به آن‌ها توفیق خدمت خاصانه داد ان‌شاءالله به همه‌ی ما هم این توفیق را عنایت بفرماید. اهدا می‌کنیم به ارواح مطهره‌ی این بزرگواران ثواب یک صلوات و یک‌بار سوره‌ی مبارکه‌ی حمد.

بحث در اشکالاتی بود که به استدلال به سیره‌ی عقلاء به تقریب ثانی فرموده شده است. تقریب ثانی حاصلش این بود که ما به ارتکازات عقلاء که این ارتکازات در اعصار معصومین علیهم السلام وجود داشته است تمسک می‌کنیم برای افراد مستحدثه و جدید. اشکالی که بود این بود که این افراد مستحدثه بعضی‌شان مصداق واقعیِ‌ همانی هستند که ارتکاز برایش بوده، در عین حال لا بأس، این‌جا قبول. اما مواردی که در اعصار متأخره‌ی از معصومین علیهم السلام آمده‌اند آن حکم آن‌جا را سرایت دادند به یک مصداقی که این مصداق واقعی آن موضوع مرتکز نیست. و یا این‌که در اعصار بعد آمدند به ادعا و حکومت مصداقی را که واقعاً مصداق آن‌ها نیست گفتند این مصداق آن است، این همان است. این‌جاها دیگر ما نمی‌توانیم، چرا؟ برای آن‌‌جایی که اسراء حکم کردند خب دلیلی ما نداریم که حکم شرع را بیاییم اسراء بدهیم به یک جای دیگر، این قیاس است. جایی هم که می‌آیند مصداق درست می‌‌کنند ادعا می‌کنند که هذا مصداق آن است، خب این هم بازگشتش به همان اول است، برای خاطر این‌که هدف از این‌که می‌گویند این مصداق آن است چی هست؟ این است که همان حکمِ بیاید این‌جا دیگر، و الا از این تشبیه و از این تحکیم و از این غرض دیگری که نیست؛ اگر می‌گویند، شارع می‌فرماید «اَلطَّوَافُ بِالْبَيْتِ صَلاَةٌ» فقط می‌خواهد همین بگوید که این طواف را من اسمش را گذاشتم صلاة؟ یا نه غرض این است که یعنی حکمی که آن‌جا هست این‌جا هم هست؟ یا اگر گفته می‌شود «الفقاع خمرٌ» این می‌خواهد چی بگوید؟ فقاع که خمر نیست ولی اگر شارع می‌فرماید «الفقاع خمرٌ» این هدفش چی هست؟ هدفش این است که آن حکمی که آن‌جا هست من الحرمه، من النجاسه، فلان این هم این‌جا هم هست. این‌جا هم اگر عقلای عالم بیایند بگویند مثلاً نور تاباندن بدون این‌که تغییری در مثلاً زمین ایجاد بشود ما این را می‌گوییم احیاء است، خب هدف‌تان چی هست از این‌که می‌خواهید بگویید این احیاء هست؟ لابد هدف‌تان همین است که بگویید. یا این چیزهایی که امروز تتوی عالم مثلاً به آن می‌گویند نکاح سفید، این هم نکاح است فرض کنید، معاذ الله یک گروهی یا یک جمعیتی، خیلی هم زیاد ولو باشند، بیایند بگویند که چی؟ ما می‌گوییم این هم نکاح است. خب این را داخل کنند در آن عنوان نکاحی که ارتکاز علماء این است که این و شرع هم آن را قبول کرده که نکاحی که بر اساس درست باشد این عفاف است و منافاتی با عفت ندارد، بچه‌هایی که از این‌ها تولید می‌شود این‌ها همه به خدمت شما عرض شود که ولد صحیح هستند، خب اما حالا یک مصداقی که اصلاً مصداق او نیست و بیایی بگویی که این هم همان است این اثری ندارد چون بازگشتش به این است که شما حکم او را می‌‌خواهی این‌‌جا بیاوری. این اشکال بود.

جواب از این اشکال این است که این اصل این مطلب درست است، این اشکال درست است ولی ما نمی‌توانید با این اشکال انکار کنید تقریب ثانی را بالمرّه؛ باید بگویی تقریب ثانی اخص از مدعی است، همه مرا اثبات نمی‌کند، همه‌ی آن مدعی را اثبات نمی‌کند. بله بخشی‌اش را اثبات می‌کند آن‌جایی که به قول شما آن مصداق حقیقی است برای آن‌چه که موضوع ارتکاز بوده است عند العقلاء.

«تحقیق البیان المزبور، هذا البیان صحیحٌ» اما «فی الجملة» در مقابل بالجمله، یعنی به‌طورکلی درست نیست ولی به‌طول فی الجمله و بعض موارد درست است «و لا یمکن احراز وجود الارتکاز المدّعی فی أمثال الشرکات المساهمة و البنوک و نظائرها» و ما ممکن نیست احراز نمودن وجود آن ارتکازی که ادعا می‌شود که در اعصار معصومین علیهم السلام بوده است در مثل شرکت‌های دارای سهام و بانک‌ها و نظائر این‌ها مثل صندوق‌ها و بعض صندوق‌ها و امثال ذلک و بعض شرکت‌ها که مثل شرکت نفت مثلاً. در این‌ها ما نمی‌توانیم بگوییم همان ارتکاز سابق که در اذهان بوده در این‌ها هم بود، لااقل احراز نمی‌کنیم نه این‌که احراز عدم می‌کنیم لا یمکن احرازش، برای ما واضح نیست چون حدود و ثغور موضوع آن ارتکاز هم برای ما روشن نیست. «و لکن لا یستبعد وجود هذا النوع من الارتکاز لدی العقلاء فی امثال الجمعیات الخیریة و دور الایتام و شرکات التأمین.» بله بعید نیست این نوع از ارتکازی که در آن زمان‌ها وجود داشته این در مانند جمعیت‌های خیریّه یک عده‌ای مثلاً جمع می‌شوند برای کمک به مستمندان، کمک به ایتام، کمک به بیماران صعب العلاج مثلاً یا ساختن مثلاً فرض کنید بیمارستان و امثال ذلک، جمعیات خیریه بعید نیست که ما بگوییم که آن ارتکازی که در ذهن عقلاء در ازمنه‌ی ائمه‌ی علیهم السلام بوده این هم شامل، یعنی این هم مصداق آن موضوع آن ارتکاز می‌شود که اگر یک جمعیتی پیدا شد بعد مردم می‌آیند وقف می‌کنند برای این جمعیت، اهداء می‌کنند به این جمعیت. این‌جا به زید، عمرو، بکر که توی این جمعیت هستند اهداء نمی‌کنند، برای خود این جمعیت ولو افرادش بمیرند افراد دیگر بیایند برای آن‌‌ها این مال را تملیک می‌کنند، اهداء می‌‌کنند، وقف می‌کنند و هکذا. یا اگر عمارتی خریدند، ساختمانی خریدند، این ساختمان و عمارت مال زید و عمرو و بکر بما انّه زید، عمرو، بکر نیست، مال این جمعیت است این جمعیت خیریه است که ممکن است افرادش در طول زمان عوض بشوند.

س: استاد ببخشید چطور موضوع ارتکاز برای ما مجمل است اما بعید نمی‌دانیم برای اشخاص ....

ج: بله، اجمال این‌جور نیست که بالمرّه مجمل باشد، تا یک مقداری حدود و ثغورش را می‌دانیم به نحو کامل نمی‌دانیم نه این‌که به‌طورکلی مجمل باشد ...

س: قدر متیقن ‌آن چیه؟ ...

ج: این‌ها داخل قدر متیقن، داخل آن قدر متیقنی می‌خواهند بگویند می‌شود و بعید نیست، چرا؟ برای این‌که این‌ها یک اموری است که بله بانک یک چیزی است که واقعاً مستحدث است یا این شرکت‌ها به نحوی که امروز، شرکت‌ها را که به افراد کاری ندارند برای خود شرکت یک شخصیت اعتباری قائل هستند که نمی‌دانم اگر ضرر کرد، اگر ورشکسته شد، اگر کذا شد به افراد کار ندارند مال شرکت است. خب این‌ها آن زمان نبوده، اما این‌که یک جمعیتی پیدا بشوند که با هم بنا بگذارند کار خیری را انجام بدهند، این همیشه توی بشر بوده این‌که بیایند تعاون به خیر بکنند، تعاون به بِرّ بکنند، این‌ها یک چیزهایی نیست که بگوییم امروزی است، این‌ها یک چیزهایی است که با احساسات بشر، با مدرکات بشر، این‌که با دگردوستی بشر، بنی آدم اعضای یکدیگرند و امثال ذلک که همیشه‌ی تاریخ وجود داشته، پس این‌ها یک اموری است که آن‌‌ها هم حدس زده، حدس اطمینانی یا حدس قطعی زده می‌شود که خب آن‌ها می‌گفتند یک عده‌ای ما جمع بشویم، بعد حالا که جمع شدیم می‌خواهیم یک چیزی را، یک پولی را برای این قرار بدهیم، حالا پول می‌خواهیم قرار بدهیم یعنی برای من و زید و عمرو و بکر الان؟ یا نه توی ذهن‌شان می‌آمده که قرار بدهیم برای این کار، برای این جمعیتی که می‌خواهند این کار را بکنند مثلاً؟ فلذاست که این‌جور امور یا مثال دیگری که می‌زنند «دور الایتام» است خانه‌‌هایی برای یتیمان. خب خانه‌هایی درست کنند که یتیمان را در آن‌جا نگهداری کنند، پدرش فوت شده، مادر فوت شده، به‌خصوص آن زمان‌هایی که جنگ‌های زیادی بوده دیگر، این جنگ‌ها یا کشت و کشتارها زیاد بوده این‌ها، خب خیلی از بچه‌ها پدر ندارند، مادر ندارند، هردوی آن‌ها یا فوت شدند یا مرگ و میرها خیلی زیاد بوده، حالا ما هم که بچه بودیم هم‌کلاس‌های خودمان مدرسه می‌رفتیم هم بیماری‌ها هم مردن‌ها زیاد بود دیگر، فلذا جمعیت کم بود یکی‌اش به‌خاطر همین کنترل نشده بود این بیماری‌ها فلان و این‌ها خب می‌مردند خیلی‌ها، سر وضع حمل‌ها چقدر ‌آدم‌ها می‌‌مردند، یا توی این مریضی‌ها چقدر انسان‌ها از دنیا می‌رفتند. این بود که می‌دیدند که ایتام زیاد است می‌آیند می‌گویند خانه‌‌هایی درست کنیم برای ایتام، نه برای این یتیم نه برای آن یتیم، برای ایتام، این ملک ایتام است. پس بنابر این‌‌که حالا این بچه‌ها را بیاوریم این‌ جا نگهداری کنیم این‌ها وقتی بزرگ شدند بالغ شدند به جایی رسیدند ایتام دیگری به‌جای آن‌ها می‌آوریم، این خانه‌ها مال کیست؟ مال زید و عمرو و بکر است؟ نه مال ایتام است، آن هم ایتام یعنی عنوان ایتام. پس این‌جور امور چون فلسفه‌اش و مصالحش و مناطاتش یک امور عقلائی قابل درک هست حتی در آن ازمنه‌ی قبل، پس بعید نیست که بگوییم این‌ها بوده و این‌ها داخل در آن موضوع ارتکاز می‌شده.

می‌فرمایند و هم‌ چنین «و شرکات التأمین» شرکات تأمین هم یعنی یک جایی که حالا نه به این شکلی که امروز به این شکل امروزی‌اش، اما این‌که مثلاً یک افرادی باشند که آمادگی داشته باشد یک گروهی باشند آمادگی داشته باشند به یک نحوی که اگر به کسی خسارتی وارد شد، مشکلی وارد شد خب کمکش کنند، تأمین خسارت بکنند یا یک‌کمی دستش را بگیرند، این‌ها جزء اموری است که فطرت بشر، عقل بشر، احساسات دیگردوستی و نوع‌دوستی این‌ها پشتوانه‌های این امور است دیگر که بیاییم این کار را بکنیم. پس بنابراین این‌ها بعید نیست که بگوییم در آن زمان هم بوده. «لذلک» به‌خاطر همین که مستعبد نیست وجود این نوع از ارتکاز در نزد عقلاء در امثال این موارد «فالإشکال اذاً هو أنّ هذا البیان اخصّ من المدعی» این بیان شما و اشکال شما «فالإشکال» پس اشکال روح اشکال و واقع اشکال این است «أنّ هذا البیان اخص من المدعی» این تقریب ثانی که در این بیانی که در تقریب ثانی ذکر شد این اخص از مدعی است، همه‌ی مدعی را ثابت نمی‌کند. «و لا یثبت شرعیة جمیع الاشخاص الاعتباریین الجُدد.» نمی‌تواند تمام اشخاص اعتباری نوپیدا را اثبات بکند الا امثال آن مثال‌هایی که زدیم. این راجع به اشکال اول.

«البیان الثانی للاشکال» ....

س: ....

ج: نه چون چیز، گفته می‌شود که شارع لازم نیست چون چیزی الان موجود نیست که در ذهن این‌ها که شارع بیاید ردع بفرماید. بله این شأنیت البته از همان زمان‌ها انسان استعداد داشته، همه‌ یک شأنیت دارد که خیلی چیزها را بفهمد ولی حرف این است که بله یک وقتی یک ارتکازی الان موجود است به‌خصوص، مصادیقی از آن هم به عمل درآمده طبق آن دارند عمل می‌کنند این‌جا گفته می‌شود بر شارع است که اگر قبول ندارد ردع بفرماید. اما چیزی که الان اصلاً وجود ندارد،‌ بله وجودی تقدیری هم که وجود فعلی نیست یعنی علی تقدیر او وجود پیدا خواهد کرد، اما چون آن معلقٌ علیه موجود نیست این هم موجود نیست دیگر، چون معلق بر آن است.

اشکال دومی که بیان فرمودند در فقه العقود این است که فرمودند این شخصیت‌های اعتباریه‌ی امروز عقلائی خیلی‌اش نیست، دولتی است، قانونی است، پارلمانی است، اصلاً عقلائی نیست خیلی‌هایش. مثلاً می‌آیند می‌گویند که فرض کنید فلان امر اعتباری وقتی معتبر است و به رسمیت شناخته می‌شود که ثبت بشود، فلان مقدار سرمایه‌گذاری برایش شده باشد، مرکزش در فلان‌جا باشد و خصوصیاتی برایش ذکر می‌کنند که این عقلائی نیست، این یک قانونی است که دولت درآورده حالا روی مصالحی که تشخصی داده یا یک پارلمانی این‌جوری تصویب کرده که این‌جوری باشد، پس بنابراین یک امر عقلائی نیست که شما بیایید بگویید که توی ارتکازات عقلاء است، این مصداقی از مصادیق مرتکزات عقلائیه است و شارع این ارتکاز را ردع نفرموده که در زمانش بوده پس شامل این هم می‌شود. این اصلاً‌ دولتی است، مجلس و پارلمان و قانون‌گذار و فلان و این‌ها آمدند این کار را کردند این شخصیت را. پس بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم به این‌که از این ارتکازات عقلائی می‌توانیم این شخصیت‌های اعتباری‌ را که و اشخاص اعتباری‌ای که مولود عقلاء نیست بلکه مولود دولت‌ها است، مولود پارلمان‌هاست، مولود حکومت‌هاست بیاییم این‌‌ها را درست کنیم.

س: ....18:19

ج: یعنی عقلاء بما هم عقلاء می‌خواهیم بگوییم دیگر ...

س: ...

ج: بله آن‌ها هم عاقل هستند و به‌خاطر مصالحی ولی یک چیزی نیست که توی ارتکاز عقلاء باشد که بگوییم پس در زمان ائمه علیهم السلام، چون امر، این‌جور می‌خواستیم درست کنیم بگوییم چی؟ بگوییم این امر ارتکازی عقلائی است، چون عقلائی است پس بنابراین این در زمان معصومین علیهم‌ السلام بوده شارع که ردع نفرموده پس معلوم می‌شود این مرتکز را قبول دارد حالا این هم مصداقش. می‌گوید آقا نه، این یک چیزی است که اصلاً توی ذهن عقلاء نیست، این یک دولت‌هایی که عاقل هستند البته آمدند این را درست کردند، این‌‌جور نیست که در مرتکز عقلاء بوده تا بگوییم آن زمان هم عقلاء وجود داشتند پس در ذهن عقلاء بوده، آن زمان بله این دولت آن زمان بود این را درست می‌کرد ائمه چیزی نمی‌فرمودند خب، اما این‌‌جور که نبوده که.

«البیان الثانی للاشکال: الشخصیات الاعتباریة التی نواجهها الیوم لیست عقلائیةً محضةً» این‌ها این شخصت‌های اعتباری‌ای که ما روبرو می‌شویم با آن‌ها امروز این‌ها عقلائی محض نیستند بلکه اگر ریشه‌اش هم عقلائی باشد اما یک دستکاری‌هایی توی آن شده، یک چیزهایی به آن اضافه شده از قِبل دولت‌ها و نمی‌دانم شخصیت‌ها و این‌ها. «بل فی نظر فقهاء القانون لعنصر تشریع المشرّعین سهم فیها» بلکه در نظر فقهاء و دانشمندان قانون برای عنصر تشریع مشرعین یک سهمی است و حظّی است در پیدایش آن‌ها، یعنی آن‌ها هم آمدند یک إعمال انظاری کردند گفتند در این صورت، مثلاً گفتند آقا تا ثبت نکنی مثلاً بانک درست نمی‌شود، تا ثبت نکنی شرکت درست نمی‌شود، این شرکت بروی ثبت هم بکنی اما اگر فلان مقدار سرمایه برایش در نظر گرفته نشود اصلاً این شرکت درست نمی‌شود. یا گفته مثلاً قبلاً هم اشاراتی به این بود یا مثلاً می‌گوید آقا این شرکت توی ایران فرض کنید این کشور افراد و سهامدارانش باید ایرانی باشند، اگر خارجی باشند ما اصلاً این شرکت را به عنوان شرکت نمی‌شناسیم، قبول نداریم وجود پیدا کرده باشد مثلاً این‌جوری می‌گوید. یا می‌گوید مثلاً فلان صندوق باید افرادی که سهام دارند در آن‌جا باید مثلاً فرهنگیان باشند، اگر غیر این‌ باشد اصلاً ما این صندوق را به رسمیت نمی‌شناسیم و هکذا. پس بنابراین برای عنصر تشریع از قِبل مشرعین سهمی در اوست و آن عنصر عنصرِ دولت است «و لیس العقلاء» آن عنصر دولت است نه عقلاء بما هم عقلاء، البته نمی‌خواهیم بگوییم دولت عاقل نیست، نه، یعنی یک امر مرتکز عند العقلائی نیست که بگوییم پس در زمان معصومین هم عقلاء بودند این هم بوده.

«یری فقهاء القانون أنّ مطابقة الشخصیات الاعتباریة لقوانین و شروط الدولة امراً معتبراً، و هی شروط مختلفة فی الدول المتنوعة.» می‌فرمایند که فقهاء و قانون و دانشمندانی که در فنّ قانون‌گذاری رشته‌شان هست این‌ها مطابق بودن شخصیت اعتباری با قوانین و شروطی که دولت برای آن شخصیت‌های اعتباری می‌گذارد این یک امر معتبری است، یعنی این شخصیت باید با آن قانونی که دولت گذاشته یا مجلس گذاشته، با آن شروطی که دولت گذاشته باید مطابق باشد، اگر گفته باید ثبت کنید باید ثبت کرده باشد، اگر گفته فلان مقدار باید مثلاً ده میلیارد باید فرض کنید فلان شرکت یا فلان صندوق باید سرمایه‌ی اولی‌اش باشد، اگر گفته نمی‌دانم سهامدارانش باید از فلان گروه باشند، این‌هایش علمای قانون آمدند گفتند که این‌ها امور، این معتبر است مطابقت این با این‌ها امر معتبری است «و هی شروط مختلفة فی الدول المختلفة» و این شروط و این قوانین مختلف هستند و متنوع هستند در دولت‌های مختلف و متنوع. هرجایی می‌بینیم یک‌جور است، توی ایران یک‌جور است می‌روی مثلاً فرض کنید که پاکستان یک‌جور است، می‌روید اروپا یک‌جور است، می‌روی جای دیگر جور دیگری است فرق می‌‌کند. «و لذلک ففی الواقع لا یوجد ارتکاز عقلائی فی حق هذه الشخصیات حتی فی عصرنا.» «و لذلک» به‌خاطر همین که، به‌خاطر همین معتبر بودن این جهت و این‌که عنصر نمی‌دانم مشرعین دخالت دارد به‌خاطر همین می‌گوییم که درواقع یافت نمی‌شود یک ارتکاز عقلائی در حق این شخصیات حتی در زمان ما. خب نتیجه این شد که می‌خواهیم بگوییم فرق آن بیان قبلی با بیان حالای‌مان این است، در بیان قبلی می‌گفتیم بله ارتکاز عقلائی الان هست بر همه‌ی این‌ها ارتکاز عقلائی وجود دارد اما این ارتکاز عقلائی که الان وجود دارد مصداق آن ارتکاز آن زمان نیست، بلکه تعدیه‌ی حکم آن‌جا به این است یا وارد کردن این است بالحکومة و بالتعبّد داخل موضوع قبل. اما این‌جا می‌خواهیم بگوییم حتی بعضی از این شخصیت‌های اعتباری فی زماننا، البته عقلائی هم نیست که همه‌ی عقلائی عالم بخواهند، جا به‌ جایی موردی است، یک‌‌جا آمده مجلسش گفته با این خصوصیات، با این شرایط، دولتش گفته با این خصوصیات، یک‌جا دیگر نه یک‌‌جور دیگر گفته، یک‌جا دیگر یک‌جور دیگر گفته، اصلاً یک چیزی عقلائی که همگان همه‌ی عقلاء قائل به آن باشند نیست.

س: اصلش را قبول دارند ولی شرایط مختلف ...

ج: حالا ممکن است جواب همین‌جور داد، حالا این فعلاً اشکالی است که فرموده شده است.

«و هاهنا یتضح محل التباین بین هذا البیان» که بیان ثانی باشد «و البیان الاول، و حاصله» حاصل آن تباین و افتراق این دو بیان این است که «أنّ البیان الاول لا ینکر وجود الارتکاز العقلائی فی العصر الحاضر» نمی‌گوید الان در عصر حاضر ارتکاز عقلائی وجود ندارد، می‌گوید وجود دارد آن‌جا فرض می‌گیرد که وجود دارد «بل یدّعی أنّه ارتکاز مستحدث» می‌گفت وجود دارد اما یک ارتکاز مستحدث نوپیدایی است خودش، این ارتکازِ در زمان معصومین نبوده. «و لکنّ البیان الثانی ینکر اصل وجود مثل هذا الارتکاز حتی فی شکله المستحدث.» حتی در شکل مستحدثش می‌گوید وجود ندارد. می‌گوید جا به جا فرق می‌کند. این اشکال.

جوابی که از این اشکال داده می‌شود این است که این دوتا با هم منافات ندارد که هم عقلائی باشد و هم این‌که جا به جا هم فرق می‌کند. مثلاً ببینید الان توی یک مثالی که این را روشن می‌کند نحوه‌ی تحقق عُلقه‌ی زوجیت بین یک مرد و زن این در اعراف مختلفه مختلف است، توی اسلام مثلاً می‌گوید باید این‌جوری در یک‌جای دیگر یک‌جور دیگر، در یک‌جای دیگر یک‌جور دیگر؛ ولی همگان چی هست؟ می‌گویند همه‌ی این‌ها درست است عقلائی است، یعنی فرض کنید که آن کسی که مسیحی است مثلاً و می‌گوید باید بروی مثلاً فلان کار را بکنی تا این ازدواج درست بشود یا فلان‌جا می‌گویند هردوی آن‌ها باید توی آب فلان بروند تا ازدواج‌شان درست بشود، اما نمی‌گویند که اگر دو نفر به شیوه‌ی اسلام مسلمان هستند و به شیوه‌ی اسلام آمدند عقد نکاح خواندند بگویند این‌ها اجنبیّ از یکدیگر هستند و این خلاف عفاف و، نه اصل این عقلائیتش را قبول دارند منتها شیوه‌‌های‌شان فرق می‌کند با همدیگر. این‌جا هم ممکن است همین را بگویم، در این‌جا هم ممکن است همین را بگوییم درست؟ بگوییم بله مختلف هستند ولی همه‌شان می‌گویند این عقلائی است این درست است ولو این‌که این جهاتش با هم اختلاف دارد. خب ما چون قول دادیم که این‌جا نیم ساعت قبل از نماز تحویل بدهیم حالا امروز فعلاً چون این ساعت اگر درست باشد، حالا امروز عجالتاً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان